

## شهریار و روز ملی شعر

در سال ۱۳۸۱ خورشیدی از سوی یکی از نمایندگان تبریز در مجلس ایران پیشنهاد شد تا ۲۷-م شهریور ماه روز درگذشت استاد شهریار بعنوان "روز ملی شعر و ادب" انتخاب شود. این پیشنهاد از سوی جمعی از نویسندگان و شاعران ایران مورد انتقاد جدی قرار گرفت. یکی از منتقدان این مساله آقای محمد شمس لنگرودی بود که نقد ایشان از سوی ایسنا و شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی - وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی پخش شده، در برخی از سایتهای خارج از کشور نیز انعکاس یافت. نگارنده این سطور در مقاله‌ای که در اختیار خوانندگان قرار میگیرد، این شیوه برخورد ایشان را مورد نقد قرار داده، بی شک این نوشته مهر و نشان آنزمان را نیز با خود دارد. باشد که بازپخش این نوشتار تنها چون پاسداشتی از شهریار شاعر نامی آذربایجان تداعی شود.

### حسن ایوبزاده (گوران)

در برخی از نشریات ایران و خارج از آن، از آقای محمد شمس لنگرودی در مورد ادوار شعر سخنی بود در خور توجه که آنرا مناسبتی یافته بود برای حمله به شهریار شعر آذربایجان که چرا به جای سعدی و حافظ و شاملو مرگروز استاد حسین شهریار را روز ملی شعر و ادب فارسی "زورچیان" کرده‌اند

از فراز و فرودهای کلام نویسنده و بافندگیهای خشک و ترش در نقد گونه‌ی انگیخته از خود شیفتگی ستمی بر شاعر حیدرآبادی دیدم. بهر یادآوری به آنانکه در پشت شمس تبریزی لنگرمیاندازند و حافظ و سعدی را افراسیاب گونه رویین تن میدان کرده، گهی بهر فخر فروشی ایل و تبار و دمی از جهت ارضای حس نجس برتری بر اغیار را به میدان میکشانند، این قیاس را بس نا معتبر میبینم که شهریار سخن و سعدی و حافظ و شاملو را هم همانند سروش و حسین شریعتمداری جناح بندی کنند.

هرکدام از آن بزرگان ادب جایی دارند. آن ستارگان در آن فرمالیسم آقای لنگرودی بر «بستر زرین مه شعر موج آرام گرفته‌ای هستند»<sup>۱</sup> جوشش و غلیان آنها آرام گرفته، برکت انفاس مسیحایی شان بر کلام فارسی در ادوار رفته آثاری بس اعجاب انگیز داشته است.

اگر از بابت فرمالیسم آنگونه که آقای لنگرودی فرموده‌اند، بر شهریار سخن ایرادی باشد شاملو را باید دادستانی آقای لنگرودی با پرونده‌ای به کلفتی پرونده زهرا کاظمی و با کیفرخواستی به اتهام فقدان وزن در شعر، بی ربطی کلام، تشبیهات فاقد جاهت قانونی شعر، نبودن براعت و استهلال، نبودن قافیه که بیشتر به هذیان شکنجه‌شدگان متهمین قتل‌های زنجیره‌ای میماند، به دادگاه بفرستد و برایش درخواست مجازات

<sup>۱</sup> تشبیه از ژاله اصفهانی است.

سنگسار کند. از بابت محتوا آن الفاظ شاملو در کل به نشادر سیاست آلوده‌اند و در باغ شعر جایگاهی ندارند.

آنگونه که در ادعانامه آقای لنگرودی آمده است: "پس از دهه ۴۰ شعر دو شقه شد، شعر موج نوی تعهدگرا و شعر موج نوی غیرمتعهد که شاید به نحوی بتوان آنها را مقابل یکدیگر دانست، شعر متعهد به مقالات سیاسی موزون و شعر غیر موزون به نوشته‌های هذیان آلودی بدل شدند که محتوای آنها به هیچ وجه نیازهای عاطفی مردم را تامین نمیکردند".

حال از آقای لنگرودی هواخواه شاملو باید پرسید با آن شناسه شما، آقای شاملو در دهه‌ی ۴۰ در کدام "شقه" از شقوق شما قرار میگیرند؟ متعهد یا غیر متعهد؟

اگر متعهد است که لابد سیاسی است. اگر سیاسی است تاریخ مصرف دارد و با گذشت زمان تاریخ مصرفش تمام میشود. از آن گذشته در نوشتن اعلامیه سیاسی تنها، کینه انتقام، کنار زدن، به دار کشیدن، سنگسار... خیانت توده به نقد کشیده میشود و احساس دوستی و هومانیسیم و عشق، ورود در عالم روح و عرفان را جایگاهی نیست. با این شناسه، اگر اکنون اشعار آقای شاملو چون ناله مرغ حق تلقی شوند در فردای فارغ از آخوند هذیانی خواهند بود که می باید آقای لنگرودی از آن بیزارى بجویند. با این برداشت، آقای شمس لنگرودی باید به این پرسش پاسخ گویند که چگونه میخواهند مدال ادب جاویدان ایران را به کسی بدهند که هذیان گویی تاریخ مصرف آن سپری شده، تنها در دوره‌ای تاووس آسا جلوه گری کرده است. پس از آن، پرهای رنگینش ریخته و تنها قیژ و ویق کرکننده گوش آزارش از دور بجا مانده است!؟

آقای لنگرودی با ورود در مقوله فرم مینویسند "معنای فرم آن نیست که به عنوان پدیده‌ای در برابر محتوا مطرح شود و این برخورد اشتباهی بوده است که دلیل آنهم از شوروی سابق وارد ایران شده است و حکومت استالینی سابق فرم را در مقابل محتوا قرار داده بود".

چنین پیداست که احتمالاً آقای لنگرودی گزیده آثار مرحوم احسان طبری در مورد هنر مقاله انتقاد و ماهیت هنر و زیبایی را خوانده باشند که چنین مینویسند "سابقاً منتقدین بیشتر به تطبیق قواعد جامد هنری و کشف اشتباهات فنی میپرداختند. انتقاد آنها راجع به شکل هنری بود و جنبه‌ی فرمالیستی داشت و حال آنکه منتقد امروزی میکوشد تا اثر هنری را از لحاظ ریشه‌ی اجتماعی و روحی آن تجزیه کند، عواطف هنرمند را ادراک نماید و در نفسانیات او رسوخ کرده، آن را تشریح کند".

می بینیم آقای لنگرودی در قرائت نوشته دقت چندانی نکرده اند. اگر گفته آقای لنگرودی درست می بود، میبایست آقای طبری چون کمونیستی با سابقه و صاحب نظر مهر تایید بر فرمایشات ایشان میزدند.

آقای لنگرودی همه‌ی این احکام ناپیوسته را ردیف کرده تا بگوید اشعار شهریار فاقد ارزش بوده، نباید مرگروز وی را پاس داشت.

احکام ایشان بسی کشدار است. هم هواخواهان شهریار و هم بدخواهانش سهمی از آن دارند. ملاحظه فرمایید! او چنین گوید "شهریار شاعری بسیار قویست اما هیچ مختصه و نوآوری در شعر معاصر ندارد

و صدها شاعر همانند او میتوان یافت. پس انتخاب روز سالگرد شهریار به عنوان روز ملی شعر و ادب فارسی، جای بسی سوال است".

آقای منتقد شهریار خود نمیداند چه میگویند، از سویی شهریار بسیار قویست ( لابد در پرتاب وزنه) اما نوآور نیست. در این نوآوری رقیبانی دارد که مهمترین آنها گویا شاملو است که در بالا به آن پرداختیم.

جالب اینست که آقای لنگرودی یادش میرود که شهریار سالهاست مرده و سالروز وفاتش را بعنوان روز ادب ایران پیشنهاد کرده‌اند. ایشان میفرمایند "گمان میکنم خود نیز میداند که بهترین شاعر ایران نیست". انگار شهریار هم اکنون مشغول بگومگو با هیات داوران شعر است و از روی شکسته نفسی خود را از آقای لنگرودی کمتر میداند. "وانظر الی الابل کیف خلقت!"

برای آگاهی آقای لنگرودی باید بگویم زمانی که شهریار زنده بود، ببرکت توجه رهبر شما به بارگاه خدیجه زهرا و کسری بودجه آل عبا "نبود آهی در بساط آن شاعر و باقی شعرا". البته شهریار به خاطر منظومه حیدربابای همیشه جاودانش میبایست در آن کهولت سن نیازمند نان شبش باشد و اکنون یاد روز مرگش را روز شادابی ادب ایران بنامند. آفرین بر آنهمه ذوق شاعرانه و انتخاب ادیبانه که سالروز مرگ شاعر را روز بزرگداشت ادب ایران نام نهند

افسوس که بس دیر شد. "نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی".

آقای لنگرودی میفرمایند « طبیعتا حافظ بهترین گزینه برای تمام اعصار است. ایشان نفرموده‌اند که از نظر ایشان این کدام حافظ است که چنین گزینه‌ای شده است؟ این همان حافظ است که از یزید شاعر که داناترین عالمان در برابر دانش او « نکسوا الروس» بودند نیم بیت" الا یا ایهاالساقی ادرکاسا و ناولها" را سراغاز دیوانش میکند یا آن یزید ملعون که: بنوش جرعه‌ای آب و لعنت حق بر یزید کن! یا آن حافظ که خونخوارترین جانی همچون شاه شجاع شاهدباز که با دست خود تارک نمازان و شراب خواران را گردن میزند و شب همه شب مست به بالین سیه چشمان و شاهدان شیرازی میرود و حافظ در معیتش، تا با شعرش زهره را به هنگام دخول شاه شجاع در بزم برقص آورد؟ کدامین را باید گزینه کرد؟

اگر شهریار هم از درنده خوی جنایتکار این دوران اسلام ناب محمدی مجیزی گفته از ترس جان بوده نه از بهر نان. چرا که نانش را بریده بودند تا مجیزگوش سازند. رسایی کلام شهریار و لطافت طبعش را که وی به " فارسی چون شکر"<sup>2</sup> سروده است در این دوران نادر کسان دارند. آن حیدربابای ساییده از قرون و پای به زنجیرکشیده در دیار فراموشان به برکت قریحه‌ی سرشتی شهریار در زبان خلقتش وجود جاودانه یافته است. عاشقها بجای تعزیه‌خوانی و سینه کوبیها و شاخسی و اخسیهای آقای شمس لنگرودی دیربست از حیدر بابا میگویند. حیدر بابای شهریار مدتهاست مرزها را درنور دیده است.

---

<sup>2</sup> تشبیه از خانان قوبادی شاعر کورد است.

مدتهاست حیدر بابا در مجلس آثار خانی (قدس الله سره العزیز) ههژار شاعر و نویسنده و مترجم آزادیخواه معبود کوردستانیان و هیمن شاعر ملی کورد و حسامی و محمد قاضی جای گرفته است .

اینهم آخرین جمله‌ی آقای محمد شمس لنگرودی آنگاه که احساس ایل سالاری‌اش تخته گاز میراند و برای کاستن از منزلت شهریار نام شاملو را علم میکند و مینویسد: "شاملو تنها شاعریست له از لحضه تولد تا مرگ و برای هر سنی شعر دارد و هیچ شاعر معاصر دیگر چنین قدرتی ندارد" آفرین بر استاد سخن ما که از همان هنگام قنذاقی اشعار سوزناکی در مورد ناف بری و ختنگی همچو اینجانب سروده:

از تیغ تیز آخوند دهکده بهراسم جانان

خدای را خاله شر این دیو از سر ما کم کن!

این شعر هم کاربرد سیاسی دارد و هم تاریخی و بی شک اجتماعی، و این بسیار مهم است، چرا که آقای لنگرودی نوشته‌اند: "شاملو زبان گویای تمام سنین است و تمام وضعیتهای اجتماعی در شعر وی وجود دارد".

کوتاه سخن از بخشندگان آن خلعت نامداری، استدعای عاجل و آجل و رجای وافر دارد تا شهریار را با حیدربابایش آسوده بگذارند . او را به چنین دست و دلبازیهای شما نیازی نیست. او مدتها پیش بمناسبت قدردانیهای قدرشناسانی چون لنگرودیها و تهرانیها در شعر مشهور "الا تهرانیان انصاف میده ... از شما ادب دوستان قدردانی کرده بود. آن خلعت شما از آن شعر سالاران شما باد، شهریار را به آن نیازی نیست. او سالهاست و با تولد اولین بیت : حیدر بابا: ایلدرملار شاخاندان، سیلار سولار شاقلدیوب آخاندان، قزلار اونا صف باغلیوب باخاندان، به میان عاشقان و سازهایشان ، پیران سخن‌سنج ، جوانان سرمست از باده عشق و جوانی و آزادگان انساندوستی که به دادگری و برابری خلقها میاندیشند بازگشته است. او اکنون در میان کسانی است که حق ورود در بارگاه امیر شعر فارسی را ندارند. بگذار با همان زبان حیدربابایش درد دل کند. مدتهاست عاشقان بجای: الله مقدس کلامدا دیب ، میگویند: "شهریار حیدربابادا بیورور منم سازم اونا سلام گونده‌ریر. این وی را کافیسیت.